

شناسایی ناشناس و آثار او

کورش منصورى

پژوهنده مرکز تحقیقات فارسى، دهلى نو

پیش از آن که بنده حقیر سخن را درباره عارف ناشناخته و آثار وی بگشایم، و آن را شرح و بسط دهیم، این نکته اهمیت دارد که بگویم: شخصیت یاد شده و آثارش، در هیچ یک از منابع و مآخذ موجود یافته نشده^۱، و آنچه در پیرامون زندگی نامه، آرا و افکار وی آمده، تماماً از بطن نوشته‌های او برگرفته شده است.

اطالۀ کلام نکرده، و به قول محرم راز، حافظ شیراز فاش می‌گویم:

بر بساط نکته دانان خود فروشی شرط نیست

یا سخن دانسته گو ای مرد عاقل، یا خموش

سید سلطان محی‌الدین پادشاه قادری، متخلص به «سالک»، ملقب به غوث (متولد ۱۲۴۵ هـ.ق)^۲ فرزند حضرت سید حسینی، پادشاه قادری الجشتی بن حضرت سید شاه نورالله، واقف اسرار قادری الجشتی البخاری^۳، یکی از عارفان و نویسندگان ناشناخته سلسله قادری است که از او چند اثر به صورت نثر و نظم باقی مانده است.

۱ فهرست مشترکات پاکستان، احمد منزوی - فهرست نسخ خطی فارسی گنج بخش پاکستان، احمد منزوی، الذریعه، آقا بزرگ تهرانی و...

۲ رک: نسخه خطی مخزن فیضان (= فیضان السلطان) به شماره ۲۹۷۶۷ انجمن ترقی اردو، دهلی نو.

۳ رک: کلیه آثار مؤلف: رموز التوحید ۲۹۷۶۷؛ علم نکته همان شماره پیشین؛ ارشاد الطالبین ۲۹۷۶۷؛

شرح تسمیه ۲۹۷۶۷؛ کشف السالکین همان شماره پیشین؛ رموز اعظم ۲۹۷۶۷؛ مخزن الأشغال

۲۹۷۶۷؛ برهان المقصود فی اثبات الوحدة الوجود ۲۹۷۶۷.

این که چرا دست به نگارش چنین رسالتی زده، برمی آید مریدان و غیر آنها به اقتضای زمان - مشکلاتی در پیش رو داشته اند که او به عنوان مرشد و راهبر، وظیفه خود می دانسته به آنها پاسخ درست و منطقی بدهد. و گاه در رد منکران و طاعتان زمان، جوابیه ای بنویسد. از سویی دیگر، این نوشته ها بهانه ای برای شناساندن مکتب نوین او نیز می شده است.

سبک نوشته های او

درباره سبک و سیاق نثر او باید گفت: نثرش ساده و روان، پخته و سخته و درست و بجاست. اطناب، تکلفات لفظی و واژه های دشوار در آن یافته نمی شود. از آیات شریفه قرآن مجید، احادیث (قدسی، نبوی) کلام بزرگان ادب و عرفان، چون: سعدی، مولوی، حافظ و... در جای جای متن، بهره جسته است.

در شعر نیز دستی دارد، و رسالات متنورش را با آنها هماهنگ می کند و زینت می بخشد. به روش مثنوی گلشن راز، به اثبات مطلب یا اصطلاحی خاص، در قالب مثنوی، اشعاری می سراید.

حاصل کلام آن که، نثر و نظم وی از جهت ادبی، نشانه خوب دانستن و محیط بودن وی بر زبان فارسی، و آرا و افکار او، نماینده آگاه بودن، و قدم گذاردنش در وادی عرفان است.

نسب و زادگاه مؤلف

مؤلف در رساله مخزن فیضان (= فیضان السلطان) خود را این گونه معرفی می کند: "...بدان که اجداد این فقیر، ساکن ملک «بخارا» اند. از اولاد حضرت سید جلال الدین بخاری، مخدوم جهانیان جهان گشت، حضرت سید کمال الدین - قدس سره - که از اولاد حضرت موصوف بودند، به طرف ملک «دکن» تشریف آوردند. و فرزند حضرت اعنی حضرت سید شاه جمال الحق والملة والدین، در قصبه «سای چوتی» که یکی از اضلاع

شهر «کرپه» است، در آن قصبه مکان خود ساخته اقامت فرمودند. و همون جا وصال حق - جل و علا - یافتند.

پسرشان موسوم حضرت سید شاه نورالله، واقف اسرارالله - قدس سره - در شهر «کرپه» مکانی ساخته، اقامت فرمودند. فرزندشان موسوم حضرت سید حسینی، پادشاه قادری - قدس سره - که خرد بودند، همون جا نزد برادر بزرگوار خود اعنی حضرت سید شاه موسی صالح قادری بودند، و چون از کمالات شان شهرت شد، فرزند نواب میر فخرالدین خان بهادر، موسوم نواب میر غلام محی الدین خان بهادر که در اضلاع «کرپه» یکی موضعه «کندلور» محل بود، اقامت داشت؛ حضرت مذکور را که والد بزرگوار فقیر، موسوم سید حسینی پادشاه بود، از حسن عقیدت طلب نموده، از کمال عزت و عقیدت کمر خدمت بر بسته، نزد خود می داشت. به همون جا حضرت موصوف، ذات کبریا یافتند.

در آن وقت، فقیر [در] صغر سن بود؛ یعنی چهار ساله بود. و نواب مذکور از دل و جان، خدمت فقیر را بر خود می داشت. بعد یک سال، آن هم از دارفانی به ملک جاودانی قدم برداشت.

فقیر بعد دو سال، قصبه مألوف گذاشته، بر طرف «سای» و «بلدر» آمد. و در آن جا فرزند سید شاه ابوالحسن صاحب قادری، موسوم مولوی سید شاه محی الدین صاحب، در مکان خود جا داده، برای تعلیم فقیر، معلم معقول نیک طینت و خوش خلقت صاحب دل، حضرت سید آدم - رحمة الله علیه - را مقرر ساختند.

روزی برای درس به مدرسه شان رفته بودم. طفلی مرا سخت و سنست گفت. و در آن وقت حضرت موصوف، آن پسر را فرمود: تو چه دانی که این کدام است؟ اجداد ایشان صاحب کمال حال و قال، [و] عديم المثال بودند...

آثار و افکار وی

بیش از آن که درباره آثار و افکار سید سلطان محی الدین پادشاه قادری گزارشی بدهم، لازم است این نکته یاد آوری شود که چون برخی از رسالات از اهمیت بیشتری برخوردار بودند، به آنها توجه زیاده‌تری شده و گزیده‌هایی از آنها برای اثبات مطلب آورده شده است.

۱- برهان المقصود فی اثبات الوحدة الوجود

کتابی است مختصر، و در عین حال جامع که در اثبات وحدت وجود نگاشته شده، و از سخنان عارفان، آیات شریفه قرآن، احادیث (قدسی، نبوی) و کتب مفسران و حدیث بهره گرفته است.

مؤلف در سبب تألیف کتاب می‌گوید:

«... چون فقیر سراپا تقصیر هیچ‌مدان، خاکپای صوفیه صافیه -رحمهم الله- سید سلطان محی الدین... روزی از محبان، در کلم و کلام سخن بر این جا برسد که ارباب شهود، انکار مسأله وحدت الوجود می‌کنند و می‌گویند که این مسأله نه از نص قرآن است، و نه از احادیث حیب منان؛ فقط توهمات کفر است. و بعضی مشایخ ضال، این مسأله کفر بی‌کمال را کمال دانسته، اختیار کرده‌اند و خود در ضلالت افتاده‌اند. و معتقدان و مریدان خود را نیز در ضلالت می‌اندازند.

فقیر را که خوشه چین و فیض یافته ارباب تحقیق وجودیه است -این سخن تلخ آمد، گفت: الله الله، چه جای این سخن است! بلکه ارباب وجود بر صواب‌اند و اصحاب شهود بر خطا؛ چرا که ارباب وجود، بی‌شکر و حلول و اتحاد، ذات حق را واحد می‌انگارند، اما اصحاب شهود، در شرک خفی افتاده، و از قباحت آن ناواقف. پس خود خطا یافته، دیگران را مخطفی گفتن، مناسب نیست...»

و برای این که دلیل و برهانی برای سخنان خود داشته باشد، می‌گوید:

«... چون این تقریر شد، برای اثبات سخن خود که مسأله حق است - (مسأله وحدت وجود به کشف باطنی نیست، بلکه کشف مدلل و علمی است؛ چرا که از برهان عقلیه و نقلیه کشف این مسأله می‌شود و علم یقین می‌نماید. پس چرا این مسأله در بحث و تقریر و تحریر نیاید. و ارباب یقین باکمال و قایلین این مسأله لازوال، از تقریر و تحریر اثبات فرموده‌اند؛ نص قرآن و احادیث حیب منان، ثابت و مستحکم نمود -زاده الله شرفاً و تعظیماً^۱. چند دلیل از ظنی و قطعی مع اسم مفسر و احادیث صحیحه صحاح سته، و اقوال بزرگان دین مبین، به حوصله خود، در قید قلم در آوردم، بهر خشنودی احباب، به قول شاعر:

جلوه مفتست دیدنی دارد منطق ما شنیدنی دارد

برهان المقصود فی اثبات الوحدة الوجود نام نهاده، در کمال اختصار، کمال خود را ظاهر ساختم. نظم:

چشم بگشا بر آر پنبه زگوش	بشنو اکنون کلام ما از هوش
در ثبات وجود مطلق او	می‌نمایم دلیلها با تو
یعنی هر جزء و کل که موجودست	آن از وجود معبودست
این همه نیستند و هست است آن	این را فی نفسه ^۲ وجود میدان
این نمودار از وجود خداست ^۳	تنزهی خاص ذات مطلق راست
به اشارت خدا بیان فرمود	هم صریحاً بیان آن بنمود
چند باشد دلیل آن ظنی	چند برهانهای او قطعی
نبود منکران را از آن انکار	بل بر آن مسأله کنند اقرار
واققین را تلذذ افزاید	کلمه الخیر بهر ما آید

«سالک» اکنون بیا به مطلب تو

مختصر کن، مکن طویل درو...»

۱ حاشیه مؤلف.

۲ همان «... ای به ذات موجود شدن محال».

۳ همان «یعنی نمود از وجود حق یافتند، نه از خود».

مؤلف پس از این که تمهیدی منظوم می آورد، نخست، در بیان ذات واجب الوجود، و افعال و صفات و آثار او - جلّ شأنه - سخن می راند. دوازده دلیل ظنی و قطعی عنوان می کند که ما چند از آنها را (ظنی، قطعی) گزین کرده، می آوریم.

دلایل ظنی

«... دلیل اول از ظنی، در سوره بقره، تحت آیه الکرسی و من تفسیر حسینی «فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی»^۱. پس هر که کافر گردد؛ یعنی نگرود به آنچه می پرستند جز خدای - خواه شیطان، خواه بتان - و بگردد به خدای، پس بدرستی که چنگ درزند به دست آویزی محکم (که قرآن است). یا اتباع سنت، یا وقوف نزدیک امر و نهی که سلوک طریق پیغمبر ماست - علیه السلام).

سلمی - قدس سره - گوید: «عروة وثقی توفیق هست در بدایت، و سعادت در نهایت». در حقایق نجمیه آورده است که «آن مرعوم را توفیق طاعت است؛ و مر خواص را مزید عنایت به محبت است؛ و اخص خواص را جذبات ربوبیت که ایشان را از ظلمات وجود، فانی گرداند، به انوار اخلاق واجب الوجود باقی سازد.»

پس از این آیه شریفه، اثبات یک وجود ثابت گشت که همه از وجود حق موجوداند، فی نفسه وجود ندارند؛ چرا که از ظلمات وجود فانی گرداند، به انوار اخلاق واجب الوجود باقی رساند. این فقره بر آن دالّ است...

دلیل چهارم از ظنی، در تحفة الأتقیاء و تذکرة الأنبیاء^۲ آورده: «در قصه موسی - علیه السلام - «فلما تجلّی ربّه للجبل»^۳. پس تجلی کرد آن پروردگار به طرف جبل؛ یعنی کوه از تجلی ربّ متجلّی گشت». پس ثابت شد همه اشیا از تجلی ذات ربّ متجلّی

۱ البقرة (۲) آیه ۲۵۶.

۲ از شریف مرتضی به زبان اردو، طبع هند؛ برای آگاهی بیشتر رک: الذریعه، ج ۳، ص ۴۰۸.

۳ الأعراف (۷)، آیه ۱۴۳.

هستند، وگرنه صورت حلول صادق آید. حق تعالی از حلول مبرا و منزّه است. هر چیزی که از وجود واحد حقیقی موجود باشد، باز در آن برای شهود و دیدار و ظهور تجلی فرمودن، خالی از حلول باشد؛ چرا که خود در ظهور خود تجلی نمود برای اظهار ذات، و الا نه حلول ثابت می شود - معاذالله - این خلاف عقاید ارباب شریعت و طریقت هست...

دلیل یازدهم از ظنی (قل هو الله احد) بگو ای محمد ﷺ خدای تعالی، یگانه متوحد به ذات و متفرد به صفات [است]؛ یعنی آن ذات واحد، در صفات نیز واحد است. چون در صفات واحد شد، در افعال هم واحد، و نیز در آثار واحد. پس یک وجود، به همه موجودات ثابت گشت؛ یعنی هو که اشارت است به هویث [...؟] و به ذات هو هو الله است؛ یعنی مستجمع جمیع صفات و کمال، باوجود مستجمع جمیع صفات و کمال. ان الله هوست؛ چرا که در دو هو اثبات الله است. باوجود صفات و کمال هو ثابت است. همچنین با این ظهورات، یک ذات واحد است؛ از این سبب وحده الوجود گویند. و این همه تکثرات، کمال و صفات ذات واحد است. بیت:

گم نشد سر رشته وحدت ز جوش اختلاف کثرت نقش قدم پنهان نسازد جاده را
چنانچه مولانا قاضی حمیدالدین ناگوری - قدس سره - که جامع الشریعت و الطریقت بود، در تفسیر (قل هو الله) چنین بیان فرمود: «بدان ای عزیز، که اسم هو اشارت است به موجود ازلی، و هست لم یزلی. موصوف به اوصاف کمال و مقدس از نقایص و زوال. موجودی که ازلی است؛ او را ابتدا نباشد. و هستی که دیمومی است؛ او را انتها نباشد. و این اول اسم است که از سرادقات غیب در عالم ظهور آمده است. چنانچه در سوره قل هو الله (سوره اخلاص) ظاهر است. و هو اسم اعظم است و تجلی انوار او بر اسرار اخص خواص حضرت احدیت ظاهر شود. چون این اسم از اسماء اشارت بود، از برای زیادت بیان اسم الله بر آن ضم کردند، هو الله شد؛ تجلی انوار الهیت، بر ارواح خواص بود. و چون انوار الهیت، قاهر انوار عقول بشری بود، برای زیادت بیان اسم احد بر آن

ضم کردند؛ و تجلی انوار احدیت بر قلوب ارباب تحقیق بود. چون انوار احدیت، محرق انانیت بشریت بود، برای زیادت بیان اسم صمد بر آن ضم کردند؛ تجلی انوار صمدیت بر اشباح اولیا بود. و چون انوار صمدیت، ماحی رسوم انسانیت بود، صفات لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد برای زیادت بیان بر آن ضم کردند.»

پس معلوم شد که این دلیل بسیار قطعی است، اگرچه صورت ظنی است؛ اما به معنی، وجه قطعی دارد...»

دلایل قطعی

«... دلیل پانزدهم از قطعی، در تفسیر حسینی آورده: «فاینما تولوا فتم وجه الله».^۱ پس هر کجا که رو آرید، پس آن جا وجه خدای تعالی هست؛ یعنی جهت طاعت اوست. و محققان را در تحقیق این آیت، نکته‌ای هست که از آن جمله، زبان عالی بیان حضرت حقایق رتبت ولایت منقبت [...] هدایت، در این آیات اشارتی بدان می‌فرمایند؛ مثنوی:

از نبی «اینما تولوا» خوان	«ثم وجه الله» متمم دان
یعنی آن سو که روی قصد آری	تا حق بندگیش بگذاری
وجه حق کان بود حقیقت او	باشد آن جا، به سوی او کن رو
هیچ جا را نکرد استثناء	پس بود عین حق عیان همه جا
عارف حق شناس را باید	که به هر سوی دیده بگشاید
بیند آنجا جمال حق پیدا	نگسلد از جمال حق قطعا

اگرچه این آیه بهر ثبوت کعبه آمده - که شأن نزول اوست - گویم اگرچه ثبوت کعبه است، اما هر جا که وجه خدا آمد، از این صورت ثابت گشت هر چیزی که در جهان موجود است (از که تا مه، از آسمان و زمین و شش جهت و زمان و مکان و غیرهم) همه از وجود حقیقی موجود اند. پس بر همه جهات وجود، او محیط [است]. از این معنی هر

۱ البقرة (۲)، آیه ۱۱۵.

جا که رو آرید، وجه خداست؛ چرا که همه جا ذات اوست و همه ظهورات، وجود ذاتی اوست. از این سبب حق تعالی فرمود: هر جا که رو آرید، پس وجه من است...

دلیل هفدهم از قطعی، «وما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی.»^۱ و نه بیفکندی تو ای محمد ﷺ مشت خاک را به روی ایشان - چون بیفکندی تو - و افکندن تو به مثابه نبود که در چشم تمام لشکر رود، ولیکن خدا بیفکند. پس کجا رفتند منکران وحدت الوجود، ببینند که چه فرمود؟ بیت:

چشم بگشا که جلوه دلداری متجلیست از در و دیوار...

پس از آن که مؤلف در اثبات وحدت وجود، از قرآن شریف و مفسران سخن راند، در پیرامون همین مقوله به احادیث قدسی، و محدثان بنام استشهاد می‌کند:

«... حدیث یازدهم، در حسنات العارفین که از محمد دارا شکوه است؛ و در کتاب صراط المستقیم که از مولوی محمد اسماعیل دهلوی، خلیفه سید احمد صاحب است؛ و در غایة التحقیق که از مولوی حاجی حافظ سید عبداللطیف دیلوری، معروف شاه محی الدین صاحب است، مرقوم است از صحاح سته: «لو دلیم بحبل الی الارض لهبط علی الله.»^۲ اگر شمایان دلوی را به ریسمان بسته، بر زمین اندازید، هر آینه می‌افتد بر الله؛ یعنی همه جهت [از] وجود او پر است و همه جا اوست...

حدیث چهاردهم، در مشکوة شریف، در آخر ریع اول آورده: «عن ابی هریره، قال: سمعت رسول الله ﷺ، يقول: الريح من روح الله تعالی. تأتي بالرحمة و بالعذاب. فلا تسبوا و سلوا الله من خیرها، و عوذوا به من شرها.»^۳ رواه الشافعی و ابوداود، و ابن ماجه و البیهقی، فی الدعوات الکبیر. روایت است از ابو هریره که گفت: شنیدم از رسول ﷺ که می‌گفت که، باد از روح خدای تعالی است. می‌آرد رحمت و عذاب را، پس

۱ الأنفال (۸)، آیه ۱۷. ۲ بحار الانوار، ج ۵۸/ص ۱۰۷/س ۱۴.

۳ همان، ج ۶۰/ص ۱۲ و ۱۹/س ۸، ۲ و ۲۰.

دشنام مدهید او را و طلب کنید از الله نیکی های او، و پناه طلبید از الله، از شرهای او. روایت کرد شافعی و ابو داود و ابن ماجه و بیهقی در دعوات الکبیر...

حدیث بیستم، در کتاب عین العلم^۱ ذکر نموده: «انّ للقرآن ظهراً و بطناً، و لبطنها بطن الی تسعة البطن»^۲؛ یعنی قرآن را ظاهر است یا باطن. و باطن را باطن؛ حتی که نه بطون. پس از این حدیث، معنی باطن، بلا تأویل حاصل شد. و معنی باطن حق است. در آن تأویل را گنجایش نیست. از این سبب، مذهب اهل عرفان را بلا تأویل گویند؛ مثل آنها هر یکی را باطن هست...

پس از آن که از احادیث و محدثان نقل قول کرد، و دلیل بر سخنان خود قرار داد، به اقوال بزرگان دین و عرفان نیز متصل می شود و کلام خود را زینت می دهد و استوار می گرداند:

«... قول امام الهمام، امام حسین - رضی الله تعالی عنه: «الآتری کیف يقول الحق سبحانه: الم. ذلك الكتاب لاریب فيه. الألف یشاربه الی الذات الأحدیة ای الحق من حیث هو اول الآیشاء فی ازل الازل. و اللام یشاربه الی الوجود المنبسط علی الأعیان فانّ اللام له قایمة. وهی الألف وله ذیل وهی النون عبارة عن دایرة الکون فاتصال القایمة بالذیل انبساط الوجود علی الکون فالقایمة ظل الف الذاتی المنبسط علی الکون. و المیم یشاربه الی الکون الجامع. و هو الانسان الكامل. فالحق سبحانه و العالم و الانسان الكامل، کتاب لاریب فيه...»

قول عین القضات همدانی - قدّس سرّه - نظم:

چشم بگشا که جلوۀ دلدار متجلیست از در و دیوار
گر تو علم الیقین بدست آری سوی عین الیقین بیابی بار
روی عین الیقین عیان بینی شوی از کائنات برخوردار

۱ از محمد بن عثمان بن عمر بن بلیخ (۸۳۰ هـ) گزیده احیاء العلوم امام محمد غزالی است که به زبان عربی نگاشته شده است. ۲ تک: احادیث مثنوی، ص ۸۳

پس به خود گویی و به خود شنوی «لمن الملك واحد القهار»^۱ به همین دید. بنگری ظاهر صورت خویش را به صورت یار هر که این جا ندید محرومست در قیامت زلذت دیدار...^۲ قول حضرت بابای عاشقان، شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی - قدّس سرّه - در کتاب بوستان در نعت می فرماید؛ بیت:

تو اصل وجود آمدی از نخست دگر هر چه موجود شد فرع تست...
قول حضرت مولانا جلال الدین رومی - قدّس سرّه - مثنوی:

دو مگوی و دو مدان و دو مخوان بنده را در خواجۀ خود محو دان^۳

*

چون که بی رنگی اسیر رنگ شد موسیقی با موسیقی در جنگ شد
چون به بی رنگی رسی، کان داشتی موسی و فرعون دارند آشتی^۴

*

در بشر رو پوش آمد آفتاب ختم کن واللّٰه اعلم بالصواب...^۵

قول حضرت قاضی محمود بحری - قدّس سرّه - صاحب من لدن، در عروس العرفان فرموده: «زبور دیگر هستی خاص نور خداست. و عرفان پاک نور محمد - علیه الصلوة - همان هستی است که عرفان را از خود برون داده، و خود اصلاً مصدر عرفان است. ای عزیز، همین عرفان است که هم چون بوی گل، درون و بیرون جزء و کلّ گرفته. اکنون، طالب چه کند! همگی عرفان را یکی جمع سازد و خود، عارف آن عرفان باشد...»

۱ غافر (۴۰)، آیه ۱۶. ۲ این ابیات در ارشادنامه عطار نیشابوری نیز موجود است. رکن: فهرست نسخه های خطی فارسی، ج ۴، ص ۳۰۴۰، نسخه خطی فارسی انجمن ترقی اردو، دهلی نو، به شماره ۲۹۷۶۷
۳ مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۳۲۱۵. ۴ همان، دفتر اول، ابیات ۸-۲۴۶۷.
۵ همان، دفتر اول، بیت ۲۹۶۴.

قول حضرت مولانا ملک العلماء عبدالعلی مدراسی - قدس سره - در تنزلات سته فرموده: وجود عبارت است از حقیقتی که مصداق وجود مصدری است؛ و به نفس ذات خود کافی است در موجودیت. پس ذات حق سبحانه، نفس وجود است، و در مرتبه ذات، خود بری است از شوب کثرت، و ماسوای وی که - معبر است به عالم شئون و تعینات - مظاهر اوست - سبحانه و تعالی. و او - سبحانه - ظاهر است در این شئون. ساری در آن، نه سریان حلولی، و نه سریان اتحادی. و مثل این سریان، سریان واحد است در اعداد که اعداد عبارت است از وحدت بلازیاده. پس عین واحد، ظاهر است در کثرت؛ و این کثرت - فی ذاتها - وجود ندارد. و این کثرت، موجود و ظاهر است و به وجود ذات وی - سبحانه - که عین وجود است؛ بلکه وجود وی - سبحانه - ظاهر است در این کثرت...

در پایان کتاب، مؤلف از سخنان خود نتیجه گیری می کند و اذعان می دارد که با دلایل عقلی و نقلی، وحدت وجود را ثابت کردیم: "... اگر فقط یک مسأله وحدت الوجود حاصل کنی، خالی از نقصان نباشد؛ چرا که از این همه مسایل، اثبات شرع شریف و حصول طریقت یابی، و تطبیق هر یک معلوم کنی. چنانچه حضرت رسول اکرم ﷺ فرموده اند: «الشریعة اقوالی، والطریقة افعالی، والحقیقة احوالی، والمعرفة اسراری».

پس هر معرفت که خلاف حقیقت، و هر حقیقت که خلاف طریقت، و هر طریقت که خلاف شریعت باشد، زندیقه و کفر است - معاذ الله...

چون شد «سالکا» ختم این نسخه که از لوح دل می کند شرک حک
هین، از روی کشف و دل قرب گو که برهان مقصود لاریب و شک

۲- مخزن الاشغال

یکی دیگر از آثار مؤلف یاد شده است که در آن آداب و سلوک چند سلسله به اختصار توضیح می دهد. این رساله برای حصول وجد و حال سالکان طریقت در شرف قاعده نوشته شده که ما برای نمونه برخی از آنها را یاد آور می شویم:

- ۱- اشغال چشتمیه، که ۲۴ شغل است، و هر کدام توضیح مرحله ای برای دست یافتن به احوال مختلف.
- ۲- در افکار سهروردیه، که در ۴ فکر آمده، و عقاید شیخ سهروردی را بیان نموده است.
- ۳- در طریق طبقاتیه، و بایدها و نبایدهای رفتاری این گروه که در ۳ باب است.
- ۴- در دید نقشبندیه، که چگونه اسم ذات را در دل نقش می کنند.
- ۵- در اصول و سلوک قادریه.
- ۶- در فواید مختلف که در ۱۸ فایده است.

الف - اشغال چشتمیه

"... شغل پنجم که شغل مبدأ و معاد است. این اکمل اشغال چشت است. استعد می کنند به این طور که هر چه از مرکبات عنصری بینند؛ یعنی هر چیزی را و هر صورت را (چه حیوان و چه انسان) بینند، بگویند از خاک است و خاک از آب، و آب از هوا، و باد از باد، و باد از نار، و نار از نور، و نور از سر و سر عین حق است. در این جا چشم بندد و در حق از تصور گم شود. و لحظه و لمحهای قرار گیرد. و بعده، نزول کند؛ یعنی که حق بطور سر شد و سر نور شد و نور نار شد و نار باد شد و باد هوا شد و هوا آب شد و آب خل شد و خل خاک به عناصر دیگر ترکیب یافته، از آن لباس گرفت؛ یعنی معادن، نباتات حیوانات شد. این شکل سریع است و بیخودی آرد و در حق گم گرداند و لذت و صدمه دهد و مقام عینیت گشاید و غیریت را دور کند و در هر شیء، ذات حق را اثبات کند

چنانچه امیرالمؤمنین، امامالمشرفین، علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - می فرماید: «ما رأیت شیئاً الا رأیت الله فیه»^۱ این مقام بر وی گشاده شود و حقیقت مسأله وحدت الوجود حاصل آید...

شغل هفدهم. در رساله مولوی محمد رفیع الدین صاحب قندهاری نوشته، و از بزرگان ما نیز شنیده شده که شغل جزء لایتجزی بسیار مفید است. صورتش این که، دو زانو نشسته و چشم بسته، جسم خود را به نظر خیال خرد خرد کرده، تا جزء لایتجزی رسانند. و صرف به جوهر روح، به تصور ذات بی کیف الهی - جل شأنه - مشغول شود. و بعد پیدا شدن بیهوشی، از آن شغل باز آید...

شغل بیست و دوم که سلطان الاشغال و الاذکار است. اکثر این شغل، در کتب های چشتیه به طریق شغل دیدم. و در قادریه به طریق ذکر. اگرچه اجازت هر دو به فقیر رسیده است، اما معلوم نیست که از شغل چشتیه گرفته، ذکر ساخته اند، یا از ذکر قادریه گرفته، شغلش ساخته اند. و آن این است:

برای حصول این شغل یا ذکر، حضور مرشد ضرور، و الا نقصان عظیم یابد. و هم این شغل را محمد دارا شکوه در رساله [آینه] حق نما نوشته، طریقتش این است. در رساله آن باید دید که خاصه این فقرای عالیه است. در عالم نادر و نایاب است. و اسناد فقیر باطن و ظاهر، از رسول ﷺ به حضرت غوث الثقلین - رضی الله تعالی عنه - رسید. و از ایشان به حضرت میانجو، شغل آواز است که آن را در طریقت فقرا، سلطان الاذکار و الاشغال گویند. ای یار، آواز بر سه قسم است:

یکی آن که از به هم خوردن دو چشم پیدا می شود؛ چنان که حرکت دو دست که به هم رسد، آواز ظاهر می گردد. و از حرکت یک دست، ظاهر نمی شود. و این را آواز محدث و مرکب گویند.

۱ مناهج الطالبین و مسالک الصادقین، سید محمد بخاری، به اهتمام نجیب مایل هروی، انتشارات مولی، چاپ اول، سال ۱۳۶۴، ص ۲۶۵.

قسم دیگر آن که بی حرکت جسم کثیف و بی ترکیب [...] از عنصر آتش و باد، از درون ایشان ظاهر گردد. و این آواز را بسیط و لطیف خوانند.

قسم سیم آن که آوازی است بی حد و بی واسطه. همیشه ظاهر گردد. و این آواز بیوسه بر یک نهج بود، کم و زاید نشود. تغییر و تبدل در آن راه نیابد و بی جهت باشد. اگرچه همه عالم از این، مملو و پر است، اما بجز از اهل دل، بر این آواز مطلع نگردد و نشنود. این آواز، پیش از آفرینش موجودات بوده و هست و خواهد بود. و این را بی حد و مطلق نامند. و هیچ شغلی بالاتر از این نباشد؛ چه هر شغل که هست، به اختیار سعی شاغل صادر می شود و چون شاغل از آن لحظه ای باز ماند، منقطع گردد؛ مگر این شغل شریف. بی اراده شاغل بر طریق دوام، بی انقطاع و انفصال میسر گردد. و از اکثر احادیث صحیحه که در صحاح سته مستور است، ظاهر می شود که پیغامبر ما ﷺ پیش از بعثت و بعد از آن، همیشه متوجه بر این شغل بوده اند. اما هیچ از علمای قشری، این معنی نیافته و پی [به] آن نبرده. از خدیجه کبری - رضی الله تعالی عنها - مروی است که رسول ﷺ پیش از بعثت، پاره ای طعام بر او خود بر می داشتند و به غار حرا که در حوالی مکه معظمه مشهور و معروف غاری است - می رفتند. و در آن غار، به همین شغل مشغولی می فرمودند. از این شغل بر آن حضرت، جبرئیل [ع] ظاهر شد. و ابتدای وحی السرور این بود. بعد از آن، شد آنچه شد.

ای یار، چون خواهی که شغل مبارک سلطان الاشغال را به دماغ شروع کنی و این شغل را دریابی، باید که شب یا روز، به صحرائی که از تردد و مردم محفوظ باشد، یا بر حجره که آواز کسی نرسد، رفته متوجه به گوش خویش بنشینی. و در این توجه چندان که توانی، غور نمایی. به تحقیق، تو را آوازی لطیف روی نماید. و آن آواز، رفته رفته چنان غالب گردد که از جمیع حجابات تو را فروگیرد. و هیچ وقت نباشد که [با] تو نبود. و آوازی که از تو بر می آید، قطره باشد در بحر آن. و آواز جمیع آوازاها بر این قیاس کن.

آورده‌اند: پیامبر ما را کیفیت نزول وحی پرسیدند؟ خواجه ما - آن حضرت [ص]- فرمودند: آوازی می‌آید مرا گاهی چون آواز جوش دیگه، و گاهی مانند آواز زنبور عسل، و گاهی متصوّر می‌شود فرشته به صورت خوب مردی و حرف می‌زند. خواجه حافظ - علیه الرحمة - اشاره به همان معنی فرموده‌اند:

کس ندانست که منزله معشوق کجاست این قدر هست که بانگ جرسی می‌آید
و مولانا عبدالرحمن جامی نیز فرمود؛ بیت:

در قافله‌ای که اوست که دائم نرسم این بس که رسد به گوش بانگ جرس
میانجو - قدس سره - نیز فرمودند که حضرت رسالت پناه ﷺ گاهی که بر شتر سوار می‌بودند، این شغل بروز به مرتبه‌ای زور می‌آورده که دو زانوی شتر خم می‌شد و بر زمین می‌رسید.

ای یار، آنچه در بیان کیفیت نزول وحی مذکور شد، مفهوم احادیث نبوی است که در صحاح سته مسطور است و اشاره صریح است به سلطان الاذکار...

ب - در افکار سهروردیه

فکر اول، حضرت نظام‌الدین اولیا - قدس سره العزیز - فرموده: تفکر در عیبه‌ها که به نفس خود است؛ یعنی هر عیبی که می‌داری، در آن فکر کردن بهتر است که او را به اصلاح آورد. این به منزله عبادت یک شبانه روز است. و حضرت امام اعظم - رحمه الله - علیه - این طریق را بر خود واجب می‌داشت.

فکر دوم، حضرت موصوف می‌فرمایند: این فکر به منزله عبادت یک ساله است، و شکر و طاقت را می‌افزاید. و آن این است که در آلاهی و نعمای باری تعالی؛ یعنی به صفات او - تعالی - فکر کردن. چرا که گفته‌اند: «تفکروا فی نعماء الله»^۱.

فکر سیم، در آفرینش آسمانها و زمینها و دلایل وحدانیت باری تعالی - جل شانه. این اثبات ایمان است و حصول قرب؛ و این به منزله عبادت بهترین شصت ساله است.^۱ این فکر، اصول آن خانواده است؛ اگرچه شغل و اذکار در آن خانواده است، اما این اصل آن خانواده است...

ج - در طریق طبقاتیه

در خانواده حضرت طبقاتیه - قدس الله سره - هوش بر دم، آن است که دم را بی‌یاد حق نگذارد. در هر دم، چنین نظر دارد. اول لفظ الله را نگهدارد؛ و در دم ثانی لفظ هو. دمی از غفلت این لفظ نگذارد. اگر گذارد، مجرم شود. و نظر بر قدم آن است [که] بر هر قدم تصوّر الله کرده و الله گفته، قدم نهد؛ وگرنه حرام است.

دوم نفس را بر خود غالب نکردن باشد. و طریقتش این است که در هر امر، خلاف نفس کردن باشد؛ یعنی در کار ذمیمه. و در کار حمیده، خلاف کردن لازم نیست؛ چرا که کار حمیده از نفس نیست، بلکه از دل است.

سیم جفا کشیدن باشد در هر امر؛ یعنی در عبادت و اشغال و ذکر، سستی و تکاهل نکردن - چه در شب و چه در روز. و بیداری شب از اصول ایشان است؛ چرا که در حدیث شریف آورده است: یک عبادت روز را ثواب پنج عبادت است. و یک عبادت شب را ثواب پنجاه عبادت است. چنانچه حضرت بابای عاشقان، شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی - قدس سره - می‌فرماید (اشارات است بر همین) بیت:

ای که پنجاه رفت [و] در خوابی مگر این پنج روز دریایی...^۲
در پایان با قطعه‌ای به رساله خود، چنین خاتمه می‌دهد:

«... هر که بیند ز اهل دل این نثر ما بهر حق بر ما دعایی می‌کنند
گر خطا آید نظر جای کسی کان مبدل از عطایی می‌کنند»

۱ سبک زبانی است؛ یعنی از عبادت شصت ساله بهتر است. هم مضمون با این حدیث: «تفکر الساعة خیر من عبادة سبعین سنة».

۲ گلستان؛ دیباچه، ص ۵۲ (تصحیح غلام حسین یوسفی).

کشف السالکین

مؤلف در این رساله کوتاه، اما جامع و کامل، با استناد به آیات قرآنی و قول بزرگان فلسفه، عرفان و ادب، بر نظر کسانی که کشف و شهود را خالی از حقیقت می دانند، ردیه ای می آورد؛ و از بزرگانی چون: امام محمد غزالی، شیخ عبدالقادر گیلانی، سید نعمت الله ولی، جامی و... در جای جای متن، یاد می کند و کلام خود را به سخن آنان جلا و صفا می دهد.

در آغاز، برای این که سخنانش نیک بر دل سالکان نشیند، با قولی از بزرگ فلسفه و عرفان، امام محمد غزالی، سخن را می گشاید:

«... حضرت امام محمد غزالی - قدس سره - در کتاب المنقذ من الضلال فرموده اند: قال الامام حجة الاسلام - قدس سره - فی المنقذ من الضلال: «قد يحصل السالکین المکاشفات والمشاهدات، حتی أنهم فی یقظهم یشاهدون الملائكة و ارواح الانبیاء - علیهم السلام - ویسمعون منهم اصواتاً ویقتسبون منهم فواید الی آخره». یعنی گفتند امام حجة الاسلام فی کتاب المنقذ من الضلال: گاهی حاصل می شود سالکین را مکاشفات و مشاهدات. حتی که به تحقیق، آن سالکان در عالم هشیاری می بینند ملائک و ارواح انبیا - علیه السلام - را و می شنوند کلام اوشان، و می گیرند فواید از اوشان.

از این قول معلوم می شود که این مقدمه حق است. حضرت مولانا عبدالرحمن جامی - قدس سره - می فرماید؛ بیت:

دل را طواف کن که عجب جای با صفاست «جامی» مروبه کعبه که دل خانه خداست از این بیت، صاف معلوم می گردد طواف قلب بجز گشود، حاصل نخواهد شد؛ و این مقدمات را گشود لازم است. چنانچه در باب تجلیات، عارف کامل، محقق شامل، بلکه عامل، سید نعمت الله ولی می فرماید؛ بیت:

با جمالت در تجلی دیده ایم صورتت را عین معنی دیده ایم

اشارت بر همین معنی است... و هم از نص قرآن ثابت است؛ قوله تعالی: «فسیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین»^۱. یعنی سیر کنید در زمین. پس نظر کنید چگونه است عاقبت کاذبان. بعضی معنی فی الارض بر معنی علی الارض نوشتند؛ یعنی سیر کنید بر زمین و ببینید چگونه است عاقبت کاذبان. لفظ عاقبت بر ظاهر نیست، و حال عاقبت، ارباب ظاهر را معلوم نخواهد شد، مگر ارباب باطن را در هر آینه معلوم می شود که چشم باطن دارند؛ چرا که سالکان از کشف کزنی و کشف قبور، حالات کاذبان و زاهدان و عابدان و ظالمان و غیره دریابند. اشارت حق هم بر این معنی است. اگر این سخن راست نبودی، سیروا فی الارض نیامدی. و کلام - جل جلاله و عم نواله - صاف و صریح است؛ بر این معنی که اکثر ارباب باطن همین معنی می کنند، و ارباب ظاهر برخلاف این. ایشان بر خطا اند و اوشان بر صواب. و ارباب باطن، چشم ظاهر بسته، از چشم باطن - یعنی از چشم دل - حالات هر که و مه و اهل قبور می بینند. بلکه از اوشان کلام می کنند و جواب اوشان می شنوند و سیر زمین - کما ینبغی - می بینند.

اگر آیه حق سبحانه بر این معنی نبودی، این کشف کسی را حاصل نیامدی. و خداوند تعالی حکم می کند: سیروا؛ صیغه جمع امر حاضر است. مانند آن حکم که گفته اند: «اقیموا الصلوة واتوا الزکوة»^۲ «واتموا الحج»^۳، امر حق بر هر کس فرض است. پس از این امر معلوم شد حکم «سیر» فرض است... چون این معامله از نص صریح ثابت است، از این انکار کردن، و بالکل بی اصل دانستن ممنوع است و هم خوف کفر - نعوذ بالله عنها...» در پایان رساله، درباره اقسام کشف (کبری و صغری) مراقبه، مشاهده، مکاشفه و معاینه، توضیحاتی به اجمال می دهد:

«... مراقبه در اصطلاح صوفیه آن است [که] قلب را در حضور حق چنان کند که خطرات دویی و خودی را جای ندهد. اگر آید، دفع سازد و متوجه به طرفش چشم ظاهر بسته، بنشیند...

۱ آل عمران (۳)، آیه ۱۳۷.

۲ البقرة (۲)، آیه ۴۳.

۳ همان، آیه ۱۹۶.

مکاشفه، مکاشفه بعد از این حاصل می‌گردد. در اصطلاح صوفیه آن است که آشکار شود حقیقت ناسوت و ملکوت و جبروت و لاهوت؛ یعنی نفس، دل، روح. و هم چشم بسته، قلب را به یک طرف متوجه کرده، از چشم قلب ببیند. در آن وقت تجلیات داده می‌شود...

معاینه، در اصطلاح عرفا آن است که انوار تجلیات بی مانند و بی جهت، بر دل سالک وارد می‌شوند؛ یعنی تجلیات بر اقسام اند، دیدنی دارد، نه شنیدنی...
پس از آن که این مراتب و بخشهای آن را توضیح داد، مانند سبک و سیاق رسالات دیگرش، با چند قطعه، سخن خود را به پایان می‌برد:

"... در دل آمد که قطعه تاریخش بنویسد به صنعت دیگر
بی نقطه کردم این رقم «سالک» صنعت او به لطف خود بنگر"

شرح تسمیه

شرحی است کوتاه بر آیه «بسم الله الرحمن الرحيم» که در آغاز، با شعری سخن خود را می‌نمایاند:

"به نام آن که در هر اسم مخفیست به هر یک اسم خود کرده تجلیست
که هر یک اسم شد عین مسماً بجز ظاهر تغایر نیست اصلاً
محمد [ص] مظهر آن ذات باریست ز حضرت تا به ما آن ذات ساریست..."

سپس داستان معروف شرح نقطه «با»ی «بسمله» را از حضرت علی (ع) بازگو می‌کند، و پس از آن به شرح خود گریز می‌زند و آن را این گونه شروع می‌کند:

"... فقیر هیچمدان، قدری معنی «بسم الله» که بحر بی پایان است، از پیمانہ پیمودن می‌خواهد؛ این محال است. اما فقط هوس پیمایی است. به حوصله خود قطره [ای] از بحر عمان بیرون می‌آرد. امید که صاحبان نازک خیال و ارباب دانش و کمال، از نظر انصاف نظر فرمایند. و جایی که سهو و خطا باشد، از راه عنایت به عطا مبدل سازند.

بسم الله الرحمن الرحيم آغاز هر امر و هر کار و هر اسم و هر کتاب و هر چیزی که هست، به نام «الله» است؛ چرا که اسم جامع است مر جمیع اسماء را. گویا این اسم مصدر است و همه اسماء از او مشتق. و نقطه «با»ی «بسم الله» اشارت کند بر احدیت ذاتیه که آن ذات ساذج و قدیم القدیم است، که آن را نقطه و سیاهی گویند؛ و آن مجهول النعت و وراء الوراہ است..."

باید یاد آور شد تفسیری که او در پیرامون «بسمله» می‌دهد، کاملاً مایه‌های عرفانی دارد. و دیگر این که برخلاف رسالات دیگرش، که استناد به مراجع و اقوال بزرگان عرفان، ادب و حکمت دارد، در این جا سخن کاملاً مستقیم و از قول خود اوست، و کلام و مراجع دیگران را در آن ورودی نیست. در پایان رساله، برای حظ بیشتر خواننده، بیٹی پیوست آن می‌کند: "... بیت من جامی:

هست دیدار حق اجل نعم و به اتمی الکلام و تم"

مخزن فیضان (= فیضان السلطان)

رساله‌ای است کوتاه در پیرامون فیوضات، حالات و دیدار شیخ بزرگوار، حضرت غوث الثقلین عبدالقادر گیلانی که به مؤلف تلقین کرده است. به گفته مؤلف، پس از ملاقات با غوث اعظم، صاحب مکتبی می‌شود که جمله مکاتب (طبقاتیه، سهروردیه، قادریه، چشتیه و شطاریه) ابجد خوان مکتبش می‌شوند.

وی در جای جای متن، به تعلیم فرقه خود می‌پردازد، و آن را با فرق دیگر مقایسه می‌کند و دعوی اتحاد میان آنها را دارد. حاصل آن که، راه و روش آنها را چه از نظر سلوک نظری، و چه از نظر سلوک عملی، مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد و آرای خود را - که مبنی بر یکدستی و یکپارچگی با آرای آنهاست - بیان می‌کند. خود می‌گوید:

"... چشتیه که اشغال بگویند افضل هم قادریه افکار بخوانند اکمل

اذکار سهروردیه، دعوت شطار من جامع جمله را بگویم اسهل..."

در مورد عشق این چنین سخن می‌راند:

"... ای سالک، باید دانست در جسم انسان سه مراتب‌اند: یکی عشق، ثانی عاشق، ثالث معشوق. هر یکی سه را مکان مقرر کرده‌اند. در آن محل آن را مقام است: مقام عشق در چشم است، از روی ظاهر. و از روی باطن، چشم باطن که این جامع است هر دو را؛ یعنی حقیقی و مجازی را. و مقام عاشق در دماغ؛ و مقام معشوق در دل..."

ارشاد الطالین

رساله‌ای است در باب مسأله وحدت الوجود، عینیت، غیریت و جبر و قدر که آمیخته به نظم است؛ و بنده بخش منظوم آن را برگزیدم تا بیشتر بر دل بنشیند و از یکتواختی بیرون باشد:

"... یک ذات بحت چو جلوه‌گر شد
یعنی که صفات را عیان کرد
ای جلوه خود درین نهاده
این پرده ز درمیان چو برخاست
یعنی که شدند مظهر دوست
یا در جای دیگر:

"... نیست این را وجود از باطن
یعنی این نیستند و هست نما
این فنا هست و آن بقا دائم
این حیاتست بحر آن دانی
نیست ایشان جدا از او یکدم
این جهت نام داد شد ممکن
این نمودند بودنی این را
یعنی ایشان شدند از او قائم
آن بقائست و این در او فانی
عین گشتند زین جهت باهم..."

رموز اعظم

رساله‌ای است مجمل، در بیان وجود وحدت، در تمامی اجزاء عالم؛ و رموزی است که خالق عز اسمه - در خلق خود تعبیه کرده است.

رموز التوحید

رساله‌ای است کوتاه در باب توحید، و توصیفی چند از وحدت وجود و همبستگی اجزاء دنیا.

علم نکته

آخرین رساله‌ای که بنده از این عارف - سید سلطان محی‌الدین پادشاه قادری، متخلص به «سالک» - یاد آور خواهم شد، علم نکته است؛ که در باب دل که همان نکته و علم الهی است، سخن می‌گوید. در آن جا آمده:

"... گنجایش علم الهی در ذکاوت دل است..." و این مسأله را با برین و احتجاج به قول بزرگان، چون: مولانای رومی، عبدالقادر گیلانی و... به اثبات می‌رساند. کتاب، مشحون از آیات و حکایات عرفانی است.

امید است این مقاله بر علم و حکمت افزایش، نه بر تصدیع و ملالت. و اگر خطایی رفت، به عطای خود ببخشایند، و این حقیر را راهنمایی فرمایند.

عشق می‌ورزم و امید که این فن شریف چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال مجله علوم انسانی